

## اخوانیسم و اخوانی‌گری در افغانستان و آثار و پیامدهای سیاسی و اجتماعی

داکتر عمران حلیمی\*

چکیده

نوشته حاضر در پاسخ به این پرسش سامان داده شده است که چه جریان‌هایی در افغانستان تحت تأثیر اندیشه‌ها و آرمان‌های اخوانی بوده و این امر چه تأثیری در حیات سیاسی و اجتماعی ما داشته است؟ مطالعه این مسئله از آن رو اهمیت دارد که بسیاری از معضلات سیاسی و اجتماعی در کشور ما در روابط و مناسبات نیروهای اجتماعی با جریان‌های بیرون از مرزها ریشه دارد. برای یافتن پاسخ به این پرسش از روش توصیفی-تحلیلی بهره برده‌ایم. نتایج به دست آمده از مطالعه، حاکی از آن است که تعدادی گروه‌های اسلام‌گرا در اهداف و آرمان‌ها، تشکیلات سازمانی و شیوه‌های مبارزاتی خود، طرفدار اخوان‌المسلمین بوده و هم‌اکنون نیز برخی از آن‌ها از جریان اخوان هواداری می‌کنند. تفکرات اخوانی از طریق تحصیل‌کردگان مذهبی، نیروهای اعزامی عرب و ترجمه کتاب‌ها و مجلات حاوی اندیشه‌های اخوان به افغانستان انتقال یافت. رواج و اشاعه اندیشه‌های اخوانی در میان جریان‌های اسلام‌گرای افغانی، موجب گسترش افراط‌گرایی، تعمیق شکاف‌های اجتماعی و تقویت روحیه انحصارگرایی سیاسی در افغانستان شد.

## مقدمه

دههٔ چهل و پنجاه هجری شمسی، اوج اسلام‌خواهی و خیزش گروه‌های اسلام‌گرا در افغانستان بوده است؛ گروه‌هایی که با شعارها و آرمان‌های اسلام‌گرایانه در محیط‌های علمی و دانشگاهی، رسانه‌ها، اماکن مذهبی و در سطح تودهٔ مردم فعالیت‌های خود را آغاز کردند و دگرگونی‌های عمیق و بنیادینی را در عرصهٔ مناسبات سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی در افغانستان و منطقه رقم زدند. همین گروه‌ها، بعداً در دههٔ شصت، پرچم جهاد و مبارزه علیه رژیم برآمده از گروه‌های چپ کمونیستی و بزرگ‌ترین قدرت خارجی حامی آن، یعنی اتحاد جماهیر شوروی، را به دوش کشیده و سرنوشت و تقدیر بیش از چهار دهه تحولات در عرصهٔ حیات سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان را در دست گرفتند. آثار و پیامدهای تصمیمات و عمل‌کردهای این گروه‌ها، هنوز در سیمای حیات سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان نمایان است.

در ارتباط با این گروه‌ها، مسائل بسیاری قابل طرح و مطالعه است. یکی از آن مسائل، تأثیرپذیری این گروه‌ها از جریان‌ها و گروه‌های اسلام‌گرای بیرون از افغانستان است. در کشورهای مختلف اسلامی، نظیر ایران، مصر، سوریه، مراکش، عربستان سعودی، پاکستان و... در آن زمان، گروه‌ها و جریان‌های فکری-سیاسی اسلامی قدرت‌مندی حضور و فعالیت داشتند. این گروه‌ها به ظاهر پراکندهٔ اسلامی، ارتباط تنگاتنگ و عمیقی با هم داشته و در اقصا نقاط جهان اسلام، از همدیگر پشتیبانی فکری و ایدئولوژیکی می‌کردند. پرسش این است که مناسبات گروه‌های اسلام‌گرا و جهادی افغانستانی با جریان‌های اسلام‌خواهانهٔ بیرون از افغانستان چگونه بوده است و تا چه اندازه از آن‌ها تأثیر پذیرفته‌اند. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، قلمرو و دامنهٔ این سؤال بسیار گسترده است و نه تنها یک مقاله، بلکه یک کتاب هم ظرفیت و گنجایش پاسخ‌دادن به این پرسش را ندارد؛ از این رو، برای آن‌که قلمرو تحقیق با حجم مقاله متناسب شود، نگارنده تأثیرات اخوان المسلمین مصر بر جریان‌های اسلام‌گرا در افغانستان و آثار و پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن را به عنوان محور و پرسش مرکزی نوشتهٔ حاضر در نظر گرفته و مورد مطالعه قرار می‌دهد. کدام‌یک از جریان‌های اسلام‌گرایانه در افغانستان از اخوان المسلمین تأثیر پذیرفته و آثار و پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن چه بود؟

پرداختن به مسئلهٔ مناسبات اخوان المسلمین مصر با گروه‌های جهادی افغانی و تأثیرات فکری-ایدئولوژیکی که جهادی‌های افغانستانی از این گروه پذیرفتند، از آن جهت اهمیت دارد که در شرایط

کنونی، افغانستان با معضلات سیاسی و اجتماعی بی‌شماری دست و پنجه نرم می‌کند. بدون شک، بخشی از این معضلات، ریشه در روابط و مناسبات گروه‌های فکری و سیاسی افغانی با جریان‌های فکری-سیاسی بیرون از افغانستان دارد. برای فائق‌آمدن بر چالش‌های موجود، باید عوامل و ریشه‌های بیرونی آن‌ها شناسایی و قطع شود. اخوان‌المسلمین مصر، یکی از جریان‌هایی فکری-سیاسی است که بر اساس شواهد و قرائن غیر قابل انکار، در بسیاری از تحولات و رویدادهای کشور ما، نقشی قاطع و تعیین‌کننده دارد. روش به‌کارگرفته‌شده در نوشتار حاضر، روش مطالعه توصیفی-تحلیلی است. روش مطالعه توصیفی-تحلیلی معمولاً، به‌منظور توصیف عینی و کیفی محتوای مفاهیم به کار می‌رود که بیش‌تر بر روی متن‌های مکتوب، شفاهی و تصویری، نظیر کتاب، روزنامه، مقاله و فیلم، در خصوص موضوع خاص انجام می‌گیرد (مستخدمین حسینی، ۱۳۹۴: ۵۸). در این نوشته، اسناد و متونی که بازگوکننده روابط میان جنبش اخوان و گروه‌های جهادی افغانی است، گزینش شده و مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

## ۱. پیشینه تحقیق

در مورد اخوانیسم و اخوانی‌گری در افغانستان، نگارنده تا کنون کار مستقل و جداگانه‌ای مشاهده نکرده است؛ اما می‌توان به مجموعه منابعی اشاره کرد که به‌طور ضمنی مسئله نفوذ و تأثیرگذاری اخوان بر برخی گروه‌های جهادی را مورد توجه قرار داده‌اند؛ از آن جمله است: کتاب «شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان»، نوشته بصیراحمد دولت‌آبادی؛ کتاب «جریان‌شناسی تاریخ افغانستان معاصر»، نوشته امان‌الله شفیعی؛ کتاب «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی»، نوشته اولیویه روا و کتاب «سال‌های تجاوز و مقاومت»، تألیف محمداکرام اندیش‌مند. همه منابع یادشده با این کاستی مواجه‌اند که به‌صورت مشخص نشان دهند جریان‌های اخوانیستی در افغانستان در چه چیزی از اخوان‌المسلمین تأثیر پذیرفته و این‌که این تأثیرگذاری‌ها چه آثار و پیامدهایی در سرنوشت حیات سیاسی-اجتماعی مردم افغانستان و مناسبات میان اقوام و فرقه‌های مذهبی این کشور داشته است.

## ۲. مفاهیم

### ۲-۱. جریان‌های اسلام‌گرا

مراد از جریان‌های اسلام‌گرا در این نوشته، مجموعه گروه‌ها و جریان‌های دینی-سیاسی است که با اهداف و آرمان‌های اسلام‌گرایانه، فعالیت‌های فکری-فرهنگی خود را در دههٔ چهل و پنجاه در افغانستان آغاز کردند و پس از کودتای کمونیستی هفت ثور ۱۳۵۷ و به دنبال آن تجاوز ارتش سرخ

به افغانستان، به فعالیت‌های نظامی و مبارزه مسلحانه روی آوردند. پس از سال ۱۳۵۷، پایگاه‌های این گروه‌ها عمدتاً در خارج از افغانستان، و به‌ویژه ایران و پاکستان، انتقال یافت. این گروه‌ها با هدف برچیدن نظام کمونیستی و تأسیس و استقرار یک نظام عادلانه سیاسی در افغانستان شکل گرفته بودند؛ نظامی که مبتنی بر اصول و آموزه‌های اسلامی و انسانی بوده و از هیچ مکتب فکری بیگانه‌ای اقتباس نشده باشد. مشهورترین این گروه‌ها در میان اهل سنت هفت حزب و در میان شیعیان هشت گروه بود که فعالیت‌های خود را بر ضد رژیم کابل از دو کشور همسایه، ایران و پاکستان، هدایت و سازمان‌دهی می‌کردند. اوج محبوبیت اجتماعی و مقبولیت بین‌المللی این گروه‌ها در دهه شصت بود که با همدلی و پشتیبانی همدیگر بر ضد نیروهای ارتش سرخ و حکومت کمونیستی مبارزه می‌کردند. در دهه هفتاد و پس از خروج ارتش سرخ و سقوط رژیم کمونیستی اما ستاره بخت آن‌ها رو به افول نهاد و به دلیل درگیری‌های خونین میان آنان، چهره جهادی‌شان مخدوش شد و صداقت‌شان نسبت به اهداف و آرمان‌های عدالت‌طلبانه و انسانی، مورد تردید قرار گرفت؛ درگیری‌هایی که در تفکر انحصارگرایانه و خودمحورانه برخی از آن‌ها ریشه داشت و بر اساس یک پندار باطل، حکومت را میراث اجدادی و ملک طلق خود می‌دانستند.

## ۲-۲. اخوان المسلمین

اخوان المسلمین، جنبشی است سیاسی-دینی که با الهام از قرآن و سنت (عمدتاً با قرائت سنی)، برای برپایی یک حکومت اسلامی در سراسر دنیای اسلام تلاش می‌کند. این جنبش در سال ۱۹۲۸ میلادی (۱۳۷۴ هـ. ق) در شهر اسماعیلیه مصر، توسط حسن البناء و شش تن از یارانش، پایه‌گذاری شد و به سرعت در اقصا نقاط مصر و سراسر دنیای اسلام نفوذ نمود (گلی زواره، ۱۳۸۰: ۳۴۹-۳۵۰). اخوان المسلمین تحت تأثیر تحولات منطقه‌ای و داخلی در سرزمین‌هایی که پیش‌تر تحت سلطه عثمانی بودند، تأسیس شد (احمدیان، ۱۳۹۳). از دیدگاه برخی، اخوان المسلمین اولین جنبش سیاسی مسلمانان جهان است که با هدف دست‌یابی به حکومت اسلامی در قرن بیستم ابراز وجود نمود و مسلمانان بسیاری را در جهان تحت تأثیر قرار داد. بز این اساس، باید گفت که اسلام سیاسی و توانایی اداره کشور با محوریت اندیشه دینی، از اندیشه‌های جنبش اخوان به حساب می‌آید؛ از همین رو، در شکل‌گیری جنبش‌های مشابه در جهان اسلام نقش محوری ایفا نمود. اخوان المسلمین دو هدف عمده و اساسی را در سرلوحه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود قرار داده بود. یک: تلاش عملی در جهت حاکم کردن تعالیم اساسی اسلام بر زندگی اجتماعی و سیاسی مسلمانان و دو: تلاش علمی و فکری در جهت بازخوانی و ارائه تفسیر نو از معتقدات و آموزه‌های اسلامی و خروج آن‌ها از حالت رکود،

### ۳. جریان‌های اخوانیستی در افغانستان

اگرچه برخی نویسندگان، تمامی رهبران جهادی متعلق به اهل سنت را متأثر از اخوان‌المسلمین دانسته‌اند: «تفکر اخوانی یا همان اسلام سیاسی مورد تأیید اخوان‌المسلمین در افغانستان نیز طرفداران زیادی دارد. در دوران جهاد، تقریباً همه رهبران جهادی وابسته به طیف مذهبی اهل سنت در افغانستان، تحت تأثیر اندیشه‌های مبارزاتی و اسلام‌گرایی سیاسی مدل اخوانی بودند.» (سایت جمهور، ۱۳۹۲/۵/۲۲). با قطع نظر از این تعمیم اما، می‌توان به طور مشخص به چند گروه اشاره کرد که از اخوان‌المسلمین تأثیر پذیرفته‌اند.

#### ۳-۱. جنبش جوانان مسلمان

نخستین جریان اسلام سیاسی متأثر از اندیشه‌ها و افکار اخوانی در افغانستان، جنبش جوانان مسلمان است که در محیط دانشگاه کابل در واکنش به عمل کرد دولت و فعالیت نیروهای کمونیستی شکل گرفت. رهبر و نظریه‌پرداز این گروه، دکتر غلام‌محمد نیازی، برای رشد و پرورش این گروه، درست همان اصول و روش حسن‌البناء را در پیش گرفت: توجه به توده مردم و آغاز از محیط دانشگاه و تربیت دانشجویان بر مبنای تفکر اسلامی. محور فعالیت‌های این جنبش تا سال ۱۹۷۰ را دانشجویان درون دانشگاه و بیش‌تر بر تعالی و تربیت اعضا، مبارزه برای ساختن مسجد در دانشگاه، ایراد نطق‌های سیاسی و درگیری با کمونیست‌ها شکل می‌دهد (روا، ۱۳۶۹: ۱۱۶) و از سال ۱۹۷۰ به بعد است که اعضای جوانان مسلمان از محدوده دانشگاه پا را فراتر نهاده و در تمام نقاط کشور به ایراد خطبه‌های سیاسی و مذهبی می‌پردازند و فساد اداری، استبداد و خطر و پیامدهای نفوذ کمونیست‌ها در کشور را برای مردم تبیین می‌کنند که غیر از ملاحی‌درباری، مورد استقبال مردم قرار می‌گیرد (رضوانی بامیانی، ۲۰۱).

دکتر حق‌شناس در رابطه با ماهیت جنبش جوانان مسلمان بر این باور است که سیاست و استراتژی این جریان در بدو شکل‌گیری بر این استوار بود که اعضا و رهبران نهضت سعی داشتند که تمام حرکات، سازمان‌دهی و برنامه‌های‌شان سرّی و مخفیانه صورت گیرد و هم‌چنین این جریان باید از حمایت و پشتوانه نیروهای فکری و فرهنگی بر خوردار باشد و مبارزه را نه از طریق خشونت، بلکه از راه مسالمت‌آمیز و از طریق تجهیزات علمی به راه اندازند؛ از این رو، می‌کوشیدند تا قبل از هر اقدامی، اعضای خود را از نظر فکری و آموزه‌های اسلامی در برابر پاسخ‌دهی به مکتب کمونیسم تجهیز نمایند

### ۲-۳. حزب اسلامی گلبدین حکمتیار

حکمتیار، امیر حزب اسلامی، از دانشجویان دانشکده انجیری کابل بود که با مطالعه آثار رهبران اخوان المسلمین، به‌ویژه سید قطب، نظریه‌پرداز این جنبش، به جریان اخوانیسم گرایش یافت و در حلقه اسلام‌گرایان اخوانی افغانستان عضو شد. حکمتیار، پشتون تبار تندرو و بنیادگرا، خود را با اندیشه‌های سیاسی اخوان هماهنگ یافت. اسلام‌گرایان رادیکال افغانستان بیش‌تر در حزب اسلامی گلبدین عضویت داشته و از نظر موقعیت اجتماعی، بیش‌تر آن‌ها غیر روحانی بودند. منابع ایدئولوژیکی آن‌ها همان اندیشه‌های سیاسی سید قطب، نظریه‌پرداز اخوان المسلمین، و ابوالاعلی مودودی است که با الهام از اندیشه‌های احمد ابن حنبل، قوانین مذهبی حنبلی را بر مذهب حنفی ترجیح می‌دهد (ورسجی، ۱۳۸۱: ۱۸۹). اسلام سیاسی حکمتیار، اسلام سلفی است که در قالب جنبش اخوانی و با روحیه سرسخت بومی او در یک بستر گرد آمده بود. او به افراط‌گرایی، قدرت‌طلبی، تندخویی، لجام‌گسیختگی، تک‌روی و قوم‌گرایی تمایل شدید دارد (رضوانی بامیانی، ۵۴۹).

حزب اسلامی گلبدین در مرام‌نامه خود مجموعه اهدافی را مورد تأکید قرار می‌دهد که ریشه در اندیشه رهبران فکری اخوان المسلمین دارد؛ اموری از قبیل بازگشت به اسلام سلفی، مبارزه و پایان‌دادن به نظام‌های استبدادی، بسط و گسترش اندیشه اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی، هجرت، جنگ و اقدام انقلابی، ترور و انتحار و تکفیر مخالفان. این امور از موضوعاتی است که در اندیشه کسانی چون سید قطب و برادرش، محمد قطب، محمود عباس عقاد، حسن البناء، عبدالعال عطوه، مصطفی شکری، محمد صواف و دیگر رهبران جنبش اخوان به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است.

### ۳-۳. جمعیت اسلامی ربانی

جمعیت اسلامی، به رهبری برهان‌الدین ربانی، شاخه دیگر از جنبش جوانان مسلمان است که در پاکستان و در تبعید شکل گرفت. رهبر و ایدئولوگ این جنبش، برخلاف حزب اسلامی حکمتیار، بیش‌تر از جریان میانه‌رو اخوان المسلمین مصر متأثر بوده است. ربانی از نظر فکری بیش‌تر از اندیشه‌های حسن البناء، حسن الهضیبی و عمر تلمسانی تأثیر پذیرفته است (لیاخفسکی، ۱۹۹۹: ۶۵). به باور اولیویه روا، برهان‌الدین ربانی اگرچه برخی از کتاب‌های سید قطب را که به‌عنوان منبع فکری بنیادگرایان در جهان اسلام قرار گرفت، ترجمه کرده و در اختیار دانشجویان قرار داد؛ ولی خود دارای مشی اعتدالی بوده است. روا می‌گوید: «در میان رهبران جهادی در پاکستان، ایشان را می‌توان از اسلام‌گرایان میانه‌رو

به حساب آورد؛ زیرا ایشان نه همانند سیاف، مولوی خالص و نبی محمدی، خواهان استقرار تفسیر سنتی و قرون وسطایی از اسلام بود و نه مانند حکمتیار در برخورد با پدیده‌های نو، آن‌ها را غیر دینی می‌خواند؛ بلکه خواستار تفسیر بازتری از اسلام بود که ضمن حفظ دستورهای دینی، بتوان با مدنیت و دنیای مدرن نیز در تعامل بود. شاید سابقه تحصیلی و مطالعاتی ربانی در جهت‌گیری‌های فکری سیاسی وی نقش داشته است؛ زیرا وی که بسیار مجذوب تصوف بود، تحصیلاتش را در کسوت یک عالم تجددطلب در مدارس مذهبی به پایان برده و در آنکارا و قاهره به تحصیل پرداخته است.» (روا، ۱۳۶۹: ۱۲۲). ربانی که در دوران تحصیلاتش در قاهره از نزدیک با اخوان المسلمین ارتباط داشته، از این جنبش شدیداً متأثر بوده است و سخنان وی، انتخاب نام جمعیت اسلامی برای گروه مبارزاتی‌اش و اساس‌نامه این جمعیت، همگی دال بر این موضوع است.

#### ۴. کانال‌های انتقال اندیشه‌های اخوانی به افغانستان

با توجه به این که مصر کشوری در شمال آفریقا است و هزاران کیلومتر با افغانستان فاصله دارد، شاید برای خیلی‌ها این سؤال مطرح شود که افکار و اندیشه‌های اخوان المسلمین چگونه و از طریق چه کانال‌هایی به افغانستان منتقل شده و گروه‌های اسلام‌گرا در این کشور را تحت تأثیر قرار داد. در فرازهای آتی به این پرسش پاسخ خواهیم داد.

#### ۴-۱. تحصیل کردگان مذهبی

یکی از کانال‌های انتقال اندیشه‌های اخوان به افغانستان، تحصیل کردگان مذهبی بود. تعداد زیادی از رهبران گروه‌های جهادی افغانستان، تربیت‌یافته‌الازهرند. این افراد در حین تحصیل در مصر، با اوضاع و احوال و جریان‌های سیاسی و فکری آن‌جا به خوبی آشنا شده و حامل و ناقل اندیشه‌های اسلام‌گرایی به افغانستان می‌شدند. بزرگ‌ترین گروه سیاسی اسلام‌گرا در مصر، اخوان المسلمین بود. تحصیل کردگان افغانی در الازهر، هنگام بازگشت به کشور، افکار و اندیشه‌های سیاسی این گروه را نیز با خود به افغانستان انتقال داده و به تبلیغ و آموزش آن در محیط‌های دانشگاهی می‌پرداختند. به تدریج، تعداد زیادی از دانشجویان تحت تأثیر تبلیغات آنان قرار گرفته و جذب اندیشه‌های اخوانی شدند. کسانی چون دکتر غلام‌محمد نیازی، برهان‌الدین ربانی، عبدالرسول سیاف که از اعضای مؤسس جنبش جوانان مسلمانان به شمار می‌روند، تحصیلات خود را در قاهره مصر به پایان برده‌اند (شهران، ۱۳۹۲/۹/۳).

دکتر نیازی، دقیقاً با همان شیوه اخوان معتقد بود که برای ایجاد تحرک اسلامی در کشور باید قبل

از هر چیز، گروهی از انسان‌های مؤمن را بر مبنای آموزه‌های اسلامی تربیت نمود. وی این کار را از طریق آموزش و پرورش دنبال کرد. دکتر نیازی بر این باور بود که باید ریشه‌های نهضت را در میان قشرهای مختلف گسترش داد و این هدف را از راه برنامه‌های مختلفی چون تأسیس مجله شرعیات، طبع و نشر کتاب‌های اسلامی از طریق دانشکده شرعیات و پخش آن در میان مردم تحقق بخشید. «مرحوم نیازی با درک صحیح از اندیشه‌های اخوانی در صدد بود تا با تربیت تعدادی از جوانان مسلمان، هسته‌های ابتدایی جنبش اخوان را در افغانستان پی‌ریزی کند؛ از این رو، وی از میان شاگردان خویش عده‌ای را که استعداد شکوفایی داشتند، گرد خود آورده و آرائش را به وضوح با آن‌ها در میان می‌گذاشت. او در سال ۱۳۳۶، با همکاری یک تعداد از اساتید دانشکده شرعیات و دانشجویان، اولین هسته نهضت جوانان مسلمان را پایه‌گذاری کرد و به فعالیت‌های سری و علنی پرداخت. در آغاز به منظور ریشه‌دار شدن انقلاب، به فعالیت‌های مخفیانه توصیه می‌کرد و همین که فرصت را مناسب یافت، دعوت علنی را آغاز نمود و نشریه «جهاد» اولین پیام علنی بود که در میان مردم پخش شد (ربانی، ۱۳۸۸).

برهان‌الدین ربانی یکی دیگر از رهبران گروه‌های جهادی بود که در سال ۱۳۴۵، جهت تحصیلات تکمیلی به مصر رفت و پس از گذراندن دوره ارشد و تدوین رساله دکتری به افغانستان بازگشت و در دانشکده شرعیات به تدریس علوم اسلامی مشغول شد. ربانی در ایام تحصیل در الازهر با رهبران اخوان ارتباط داشته و از اندیشه سیاسی آنان تأثیر پذیرفت. وی پس از بازگشت به کشور، با عده‌ای از استادان دانشکده شرعیات، مانند غلام‌محمد نیازی، عبدالرسول سیاف و عده‌ای دیگر، نهضت جوانان مسلمانان را به وجود آوردند (طنین، ۱۳۸۴: ۱۳۵).

عبدالرسول سیاف، از شخصیت‌های تأثیرگذار در عرصه جهاد افغانستان، یکی دیگر از کسانی است که تحصیلات عالی خود را در الازهر به پایان برده است. طبق بعضی گفته‌ها، سیاف در الازهر با ملک فهد دوست و هم‌کلاس بوده است (طنین، همان). سیاف پس از اخذ مدرک ماستری (فوق لیسانس) در رشته علوم حدیث از این دانشگاه عالی مذهبی به افغانستان بازگشت. وی در دوران تحصیل در مصر با جنبش اخوان ارتباط برقرار کرد و تحت تأثیر این جنبش اسلام‌گرا قرار گرفت؛ حتی گفته می‌شود که سیاف تنها فردی غیر عرب بود که در شورای عالی اخوان عضویت داشت (برهانی، ۱۳۸۸: ۳۴۴). سیاف پس از بازگشت از مصر، فعالیت‌های سیاسی خود را با نهضت جوانان مسلمان هم‌سو کرد، سخنرانی‌های تند علیه نفوذ کمونیسم و فعالیت‌های دانشجویان کمونیست که از تشکیلات و سازمان‌دهی‌های نسبتاً منسجم برخوردار بودند، ایراد می‌کرد و از اسلام سخن می‌راند و ناراضی‌اش را از دولت ابراز می‌داشت.



## ۴-۲. ترجمه کتاب‌ها و مقالات

ترجمه کتب، مقالات، مجلات و... از دیگر کانال‌های انتقال اندیشه اخوانی به افغانستان بود. این شیوه، نقش عمده‌ای در آگاهی و جلب و جذب مردم به سوی جنبش اسلام‌گرایی داشت. ظاهر طنین به نقل از یکی از اخوانی‌های افغانستان در رابطه با این مطلب که پس از ظهور گروه‌های کمونیستی در افغانستان، چگونه بخشی از جوانان با آثار و کتاب‌هایی آشنا شدند که به وسیله دفتر مرکزی اخوان‌المسلمین و جماعت اسلامی پاکستان به نشر رسیده بود، می‌نویسد: «در اواخر سال ۱۹۶۰م، حرکت اخوان‌المسلمین که در آن وقت دفتر مرکزی‌شان در بیروت بود، کوشش کردند کتاب‌های نهضت اسلامی اخوان‌المسلمین را به زبان‌های پشتو و فارسی ترجمه کنند. این کتاب‌ها در بیروت و کویت ترجمه می‌شد و به افغانستان می‌آمد و هم‌چنان افکار اسلامی بر اساس احزاب سیاسی از طریق پاکستان هم توسط حرکت مولانا مودودی به افغانستان انتقال کرد که جوانان مسلمان افغانستان زیر تأثیر افکار اسلامی، خصوصاً شهید سید محمد قطب و محمد قطب، رفتند.» (طنین: ۱۳۴).

ترجمه و نشر کتاب‌های رهبران اخوان، توسط اخوانی‌های افغانستان و هم‌چنین انتقال ترجمه‌های آثار سید قطب و سایر رهبران اخوانی که در ایران صورت گرفته بود، به محیط دانشگاه کابل، نقش مهمی در گرایش دانشجویان به جنبش اسلام‌گرایی داشت؛ چنانچه گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی افغانستان، در مورد گرایش خود به اندیشه اخوانی می‌گوید: «من محصل صنف دهم در لیسه (دبیرستان) شیرخان در ولایت (استان) قندوز بودم که از شهادت سید قطب اطلاع حاصل کردم، این باعث شد که مرا تکان بدهد.» (همان).

### بنیاد اندیشه

روا، محقق فرانسوی، با اشاره به این واقعیت می‌گوید: غلام‌محمد نیازی و برهان‌الدین ربانی از کسانی بودند که در هنگام تحصیل در الازهر، عقیده و ایده اخوان‌المسلمین مصر را اقتباس کرده، در افغانستان استفاده کردند. آن‌ها آثار حسن البناء، سید قطب، محمد قطب و ابوالاعلی مودودی را که متن اصلی کتاب‌های درسی‌شان بود، برای اسلام‌گرایان مجاهد سنی تهیه کرده، ترجمه می‌کردند و می‌خواندند... برهان‌الدین ربانی کتاب «فی ظلال القرآن»، اثر سید قطب را به فارسی ترجمه کرد و همین طور از آثار محمد قطب که نسبت به برادرش دیدگاه متعادل‌تری داشته است، به صورت گسترده‌ای نقل قول کرده است (روا، ۱۳۹۰: ۴۹).

عنایت‌الله شاداب، از استادان دانشگاه کابل، منبع تغذیه فکری جنبش جوانان مسلمان را در دوره درخشش آن از ۱۳۴۶-۱۳۵۲ در محیط دانشگاه کابل، ترجمه آثار برخی از اندیشمندان اسلامی ذیل می‌داند: «برنامه انقلاب اسلامی، اقتصاد اسلامی، مبادی اسلام و سیاست اسلامی، نوشته مودودی؛

عدالت اجتماعی اسلام، ما چه می‌گوییم، معالم فی الطریق، اسلام و صلح جهانی و تفسیر فی ظلال القرآن، نوشته سید قطب؛ آیا ما مسلمان هستیم، جاهلیت قرن بیستم و پرسش و پاسخ‌ها، نوشته محمد قطب؛ جنگ اسلام و سرمایه‌داری، نوشته محمود عباس عقّاد؛ رسایل حسن البناء، نوشته حسن البناء؛ نظریه مکتب در اسلام، نوشته دکتر عبدالعال عطوه؛ اسلام و سوسیالیست، نوشته مصطفی شکر؛ دسایس استعمار، نوشته محمد صواف (رضوانی بامیانی، ۱۳۸۱: ۱۹۰).

#### ۴-۳. مبارزان عرب در افغانستان

مراد از مفهوم «عرب-افغان»، همه افرادی است که به نحوی در جهاد افغانستان شرکت داشته‌اند. بر اساس اظهار نظر برخی نویسندگان، لشکر عرب‌های افغان توسط کشورهای متعددی به وجود آمد. هسته مرکزی این لشکر، جنبش اسلامی-عربی بود که هدف اصلی و اولیه آن، مبارزه با استبداد سیاسی و در بعد بین‌المللی برای آزادسازی فلسطین بود؛ ولی با تن دادن گروه‌های فلسطینی به مذاکره و افزایش فشار دولت‌ها بر گروه‌های اسلام‌گرا، توجه آن‌ها از فلسطین کاسته شد و به سمت افغانستان گرایش یافتند. به زعم این نویسنده، جهاد افغانستان فرصت‌های طلایی را برای امریکا و کشورهای عربی رقم زد تا از آن به نفع خود بهره‌برداری نمایند. بدین ترتیب، در بسیاری از کشورهای خاورمیانه و هم‌چنین در ایالات متحده امریکا، مکان‌های مختص جذب نیرو برای داوطلبان جهاد در افغانستان از سراسر جهان تشکیل شد. طبق نوشته احمد رشید، در فاصله سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۹۲، تقریباً ۳۵ هزار مسلمان انقلابی از ۴۳ کشور اسلامی خاورمیانه، شمال و شرق آفریقا، آسیای میانه و خاور دور سوگند مبارزه یاد کردند و در پایان یک‌صد هزار مسلمان انقلابی که با پاکستان و افغانستان رابطه مستقیم برقرار کرده بودند، تحت تأثیر اندیشه جهاد قرار گرفتند (احمد رشید، ۱۳۸۶: ۶۴).

هر کشوری، با انگیزه و اهدافی خاص، تلاش می‌کرد با تشویق این مجموعه عظیم و سرگردان به جنگ افغانستان، از آنان بهره‌برداری ابزاری نماید. امریکا برای جبران شکست در جنگ ویتنام که عامل آن روسیه را می‌دانست، به جذب چینگجویان در امریکا و کشورهای خاورمیانه و کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آنان پرداخت. عربستان به بهانه این که روسیه با حمایت از گروه‌های چپ‌گرا در یمن جنوبی در شبه‌جزیره عربستان و کشور اتیوپی در صدد است که عربستان را مورد محاصره قرار دهد، نقش مهمی را در ارسال داوطلبان جنگی به افغانستان ایفا کرد. این جنگجویان نه تنها در مبارزه شرکت می‌کردند؛ بلکه تبلیغات سلفی را علیه رسوم و عنعنات مذهبی محلی مردم، گسترش می‌دادند (روا، ۱۳۸۷: ۲۰۱).

تجاوز شوروی به افغانستان، شور و اشتیاق جنگ را در جوانان بنیادگرای کشورهای عربی که عمدتاً

در قالب جنبش اخوان المسلمین گرد آمده بودند، ایجاد نمود. شاخه‌های مختلف اخوان المسلمین در کشورهای عربی زمینه‌های اعزام نیروهای جنگجو را بر ضد روس‌های متجاوز در افغانستان فراهم کردند و در این میان شاخهٔ اردنی اخوان المسلمین که عمدتاً جوانان فلسطینی با گذرنامه‌های اردنی بودند، نقش فعالی در جریان جهاد افغانستان ایفا کردند. مسئولیت شاخهٔ اردنی اخوان در افغانستان را فردی فلسطینی‌الاصل، به نام عبدالله عزام، بر عهده داشت. ایشان دفتری را در سال ۱۹۸۲ در پشاور پاکستان دایر و به‌عنوان یک برنامه‌ریز مؤثر در جریان جهاد، به شکل خستگی‌ناپذیر تلاش می‌کرد (وصالی، ۱۳۸۶: ۳۴).

حضور طولانی مدت این حجم وسیع از نیروها در افغانستان، صرفاً حضور فیزیکی نبود؛ بلکه انواعی از افکار و اندیشه‌ها را نیز با خود به افغانستان انتقال داده و باعث اشاعهٔ آن در میان مبارزان و مجاهدان افغان می‌شد؛ افکار و اندیشه‌هایی که چه‌بسا از منابع متضاد سرچشمه می‌گرفت. در این خصوص به توضیحات مولوی حسام، رئیس شورای اخوت اسلامی افغانستان، توجه می‌کنیم که این حقیقت را به خوبی آشکار می‌کند: «زمانی که جهاد افغانستان شروع شد، کمونیست‌های کشورهای مختلف، من جمله اروپا، به یاری حکومت کمونیستی افغانستان آمدند و در مقابل بعضی از مسلمانان برای اقامهٔ فریضهٔ جهاد به افغانستان هجرت کردند و از کشورهای مختلف به افغانستان آمدند تا جهاد و هجرت خود را سامان دهند. این رفت و آمد محصلین، مسائل نوی را برای افغانستان به وجود آورد؛ مثلاً جماعت تکفیری نوظهوری که در مصر بروز کرده بود، وارد میدان مبارزه شد. این‌ها می‌گفتند جهاد افغانستان، جهاد مشرکین با ملحدین است. مردم و مجاهدین افغانستان را مشرک و کمونیست‌ها را ملحد می‌خواندند. در این میان، روش سلفیت نیز کم‌کم وارد افغانستان شد؛ مخصوصاً اعراب زیادی وارد شدند و نظر داشتند بر این‌که در عین حالی که ما جهاد می‌کنیم، افکار ما باید ترویج و نشر داده شود تا مردم افغانستان بپذیرند و به آن عمل کنند. این‌گونه بود که روش سلفیت نیز در افغانستان کمی جای باز کرد. البته، در گذشته سلفیت به‌ندرت در حوزهٔ شرق افغانستان در نورستان دیده می‌شد؛ ولی بعد از جهاد، دیگر این‌ها جبهه و منابع مالی و شفاخانه و کلی امکانات داشتند. این‌ها وقتی آمدند، مدارس و معهدهای مختلفی در شرق کشور و پاکستان ساختند.» (مولوی حسام، ۱/۱۳۹۶).

## ۵. آثار و پیامدهای اخوانی‌گری در افغانستان

آثار و پیامدهای سیاسی و اجتماعی اخوانی‌گری در افغانستان را باید با توجه به دو نکتهٔ اساسی مورد بررسی قرار داد: ۱) اخوان المسلمین (شاخهٔ اصلی) یک جریان یک‌دست دارای رویه و جهت‌گیری واحد نبود. در طول سال‌ها فعالیت سیاسی و اجتماعی، شاخه‌های متعددی در آن پدید آمد؛ شاخه‌هایی

که هر کدام از تفکرات، راهبردها و سیاست‌های خاص پیروی می‌کرد؛ حتی به لحاظ فکری نیز در میان رهبران این گروه، وحدت رویه دیده نمی‌شود. رهبران اولیه و پایه‌گذاران اصلی آن، به لحاظ فکری دارای رویکردی معتدل و میانه‌روانه بودند؛ اما رهبران متأخر اخوان، اندیشه‌های کاملاً رادیکال و افراطی داشتند. ۲) آنچه که در افغانستان و در میان جریان‌های اسلام‌گرا انتقال یافته و رواج پیدا کرد، صرفاً اندیشه‌های اخوان‌المسلمین نبود؛ بلکه آمیزه‌ای از اندیشه‌های این گروه و دیگر گروه‌های رادیکال اسلامی (سلفی) بود؛ زیرا اندیشه‌های اسلام‌خواهانه تنها از طریق ترجمه آثار فکری اخوان یا تربیت‌یافتگان الازهر، به افغانستان انتقال نیافت؛ بلکه همان‌گونه که توضیح داده شد، بخشی از این اندیشه‌ها به وسیله گروهی انتقال داده شد که بعدها به عرب-افغان، شهرت پیدا کرد؛ گروهی که از جریان‌های مختلف فکری جهان عرب تأثیر پذیرفته بود. نکته دیگری که باید در این جا اضافه شود، این است که افغانستان به لحاظ قومی، مذهبی و زبانی، یک جامعه متکثر و به صورت طبیعی دارای گسل‌های اجتماعی است. انتقال اندیشه‌های اخوان در چنین فضای اجتماعی و سیاسی به‌طور قطع در مناسبات میان اقوام و گروه‌های اجتماعی تأثیر می‌گذاشت. در فرازهای آتی، تأثیرات اخوانی‌گری در سرنوشت سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان را به صورت خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## ۵-۱. گسترش افراط‌گرایی

مهم‌ترین اثر تأثیرپذیری گروه‌های جهادی افغانی از اخوان‌المسلمین، گسترش رادیکالیسم اسلامی در جامعه جنگ‌زده افغانستان است. این اثر، خود پیامدهای بی‌شمار دیگری به دنبال دارد که فعلاً از ذکر آن‌ها صرف‌نظر می‌کنیم. گسترش افراط‌گرایی در افغانستان، اگرچه تماماً معلول نفوذ اندیشه‌های اخوانی در گروه‌های جهادی نبود؛ اما بدون شک، این تأثیرپذیری، نقش بسزایی در آن داشته است. همان‌گونه که اشاره شد، رهبران فکری جنبش اخوان، در یک سیر تاریخی، از یک مبارزه آرام و بدون سر و صدا، به سمت تفکرات افراطی حرکت کرده‌اند. اندیشه‌های افراط‌گرایانه در آثار و نوشته‌های سید قطب، عبدالسلام فرج، رشید رضا و... که از پیشوان فکری این جنبش به شمار می‌روند، موج می‌زند. سید قطب در کتابش «معالم فی الطریق» قلمز و مفهوم جاهلیت را بدان حد توسعه بخشید که برحسب آن، نه تنها کشورهای غربی، بلکه بسیاری از جوامع اسلامی نیز در قلمرو آن قرار گرفت و نیاز به تطهیر و برطرف کردن گرد و غبار جاهلیت از چهره خود داشت. طبق این تعریف، هر جامعه‌ای که کم‌ترین نشانه و اثری از فرهنگ مدرن یا فرهنگ‌های قومی و محلی در آن دیده شود، در زمره جوامع جاهلی قرار می‌گیرد و جهاد و مبارزه علیه آن‌ها واجب خواهد بود. «در مصر عالم دینی و فعال سیاسی، سید قطب، مفهوم جاهلیت جدید را بیش از پیش گسترش داد. وی تحت تأثیر آرای مودودی

و ندوی بود (علیزاده موسوی، ۱۳۹۳: ۱۳۹). قطب، پس از سفرش به آمریکا، در کتاب «فی ظلال القرآن» مطالبی در این باب نوشت. وی بعدها آرای تفصیلی خود را درباره جاهلیت معاصر در کتابی با نام «مَعَالِمُ فِي الطَّرِيقِ» منتشر ساخت. وی در این کتاب از تقابل جاهلیت و اسلام و انحرافات جوامع جاهلی جدید سخن گفته و مسلمانان را به فاصله گرفتن از تفکرات جاهلی و حرکت به سوی ارزش‌ها و ساختن جامعه اسلامی دعوت کرد. به نظر سید قطب، همه تصورات، عقاید، فرهنگ‌ها و قوانین بشر امروز جاهلی است (حتی بسیاری از آن‌ها که اسلامی پنداشته می‌شود) با جاهلیتی همانند آنچه اسلام در آغاز با آن مواجه بود یا حتی بدتر از آن مواجه است. در نگاه وی، جاهلیت، بندگی انسان در برابر انسان است و اسلام، بندگی انسان در برابر خداست؛ بنابراین، این دو آشتی‌ناپذیرند و برای ایجاد جامعه اسلامی باید از جاهلیت به اسلام منتقل شد (ویکی شیعہ، بی تا).

برادر سید قطب، محمد قطب (متوفی ۱۳۴۴ ش/ ۱۹۶۵ م)، نیز در این باب «جاهلیة القرن العشرين» را نوشت. وی، بر آن است که جاهلیت هم نوعی حالت روانی است که فرد از پذیرش هر نوع هدایت از سوی خدا سرپیچی می‌کند و هم نوعی عملکرد است که داوری بر طبق احکام الهی را برنمی‌تابد. جاهلیت همان هوا و هوس است که منحصر به دوره خاصی نیست و همه اقوام و زمان‌ها را دربرمی‌گیرد. به نظر وی، جاهلیت عرب ساده و سطحی بود؛ اما جاهلیت جدید مبتنی بر علم، تحقیق، نظریه‌پردازی و مترادف با آن چیزی است که امروزه پیشرفت و تمدن خوانده می‌شود. محمد قطب، جاهلیت قرن بیستم را عصاره جاهلیت همه اعصار تاریخ غرب دانسته و، در بخش اعظم کتاب خود، مظاهر جاهلیت جدید را در ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی و هنری نقد کرده است. وی در نهایت، راه جاهلیت‌زدایی را در عصر جدید، رهایی از اسارت حاکمان آن، یعنی دو نظام سرمایه داری و کمونیستی، و رجوع دوباره به اسلام دانسته است (همان).

با انتقال اندیشه‌های اخوانی به افغانستان و تأثیرپذیری گروه‌های جهادی از آن، این اندیشه‌های افراطی نیز خواه ناخواه، به گروه‌های متأثر از اخوان سرایت می‌کرد. همان‌گونه که توضیح داده شد، در افغانستان یکی از گروه‌های متأثر از اخوان، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار است. این حزب در تعامل با مخالفان خود دقیقاً با همان شیوه‌ای مشی می‌کند که جماعت المسلمین، معروف به التکفیر و الهجره - یکی از شاخه‌های انشعابی اخوان - به رهبری مصطفی شکری، عمل می‌کند؛ یعنی تکفیر مخالفان! حکمتیار تا کنون بارها از این حربیه علیه مخالفان خود استفاده کرده است. یکی از پژوهش‌گران در مورد حکمتیار می‌گوید: «ایدئولوژی این حزب، اسلام افراطی است و این جریان فکری، نه تنها رژیم کمونیستی بلکه جامعه افغانستان را به‌طور اعم غیر اسلامی می‌داند.» (جانسون، بی تا: ۴۶).

اندیشه‌های افراطی اخوانی‌گری، به خودی خود، موجب بروز رفتارهای افراطی و تشدید

کشمکش‌ها و منازعات خونین اجتماعی می‌شد. نمونه‌های عینی چنین رویدادهایی را در جنگ‌های خانمان سوز دهه هفتاد مشاهده کردیم؛ جنگ‌هایی که نه تنها ثمرات جهاد و سال‌ها تلاش و مبارزه مردم افغانستان را یکسره برباد داده و امید و باور آنان را به یأس مبدل ساخت؛ بلکه وجهه اسلام‌خواهی و جریان‌های اسلام‌گرا را در دنیا مخدوش کرد. اگرچه عامل اصلی این نبردها و منازعات، اندیشه‌های اخوانی نبود؛ بلکه زمینه‌های این جنگ‌ها از قبل در متن مناسبات تاریخی میان اقوام افغانستان وجود داشت؛ ولی تفکرات افراطی - که آمیزه‌ای از اندیشه‌های افراطی اخوان و سلفیه وهابی بود - این مناسبات خصوصاً آمیز را یکبار دیگر زنده کرد. در این جنگ‌ها - که مدعیان دیانت و جهاد، هم‌چون دشمنان قسم‌خورده، رو در روی هم صف بسته بودند - همه مردم دنیا مشاهده کردند که گروه‌هایی که تا دیروز از اخوت و برادری، رأفت اسلامی و حکومت عادلانه دینی دم می‌زدند، چگونه هم‌کیشان و هم‌زمان سابق خود را به‌صورت وحشیانه‌ای قلع و قمع و قتل عام می‌کنند. همه دیدند که داعیه‌داران جهاد حتی از کشتار و قتل عام زنان و کودکان هم‌کیش خود پروایی ندارند.

## ۲-۵. تعمیق شکاف‌های اجتماعی

چنین رفتارها و شیوه‌های عمل‌کرد - که دور از شأن انسانی می‌نمود - حس بی‌اعتمادی و فاصله‌های اجتماعی را در افغانستان بیش‌تر و عمیق‌تر می‌کرد. شکاف‌های اجتماعی در هر جامعه‌ای وجود دارد. این شکاف‌ها و گسل‌ها تا زمانی که فعال نشوند، مسئله‌ای ایجاد نمی‌کنند. نهادها و بخش‌های گوناگون هر جامعه در صورتی می‌توانند به کارکرد هماهنگ و ثمربخش خود ادامه داده و به سمت پیشرفت حرکت نمایند که زمامداران و سیاست‌گذاران کلان آن، از فعال‌شدن گسل‌های اجتماعی جلوگیری نمایند. همان‌گونه که گفتیم، گسل‌های اجتماعی در افغانستان ریشه‌های تاریخی و فرهنگی عمیق دارد. تاریخ سه قرن اخیر کشور ما پُر است از: قتل عام‌ها، کشتارهای بی‌رحمانه، کوچ‌های اجباری و آوارگی، غصب سرزمین‌ها و منازعات خونین قومی و مذهبی. این گذشته تلخ و رنج‌آور - که بدون ترید، میراث شوم زمامداران خائن این سرزمین و غلامان حلقه‌به‌گوش استعمار است - بنیان‌های اعتماد و همبستگی میان مردم افغانستان را متزلزل کرده بود. بعد از تجاوز ارتش سرخ شوروی به افغانستان، اگرچه این فاصله‌ها و حس بی‌اعتمادی تا حدودی کم‌تر شده بود؛ اما به محض خروج نیروهای شوروی و سقوط دولت دست‌نشانده کمونیستی، نه‌تنها وضعیت به حال اول بازگشت؛ بلکه به خاطر عمل‌کرد جاهلانه و افراطی گروه‌های طرفدار اخوان، شکاف‌ها و فاصله‌ها عمیق‌تر و بیش‌تر شد. جنگ‌های کور و بی‌رحمانه دهه هفتاد، دیوار بی‌اعتمادی را در میان مردم افغانستان بلندتر و زخیم‌تر کرد و زمینه‌های تعامل، همبستگی و همزیستی مسالمت‌آمیز آنان را به کلی از بین برد. به عبارت دیگر، حس نفرت و

بی‌اعتمادی، تنها دستاوردی بود که از رهگذر این جنگ‌ها نصیب مردم افغانستان شد.

### ۳-۵. تعمیق روحیه انحصارگرایی

انحصارگرایی و تبعیض از ویژگی‌های تاریخ سیاسی افغانستان به حساب می‌آید. فرهنگ انحصارگرایانه در عمق وجود و باورهای مردم این سرزمین نهادینه شده است. این فرهنگ در افغانستان ریشه‌های عمیق تاریخی دارد. تهداب آن را شاهان ابدالی (سه‌صدسال قبل) پایه‌ریزی کردند. در دوره حاکمیت محمدزایی‌ها این فرایند به‌عنوان یک پروژه، مورد توجه حاکمان آل یحیی قرار گرفت و در تمام ابعاد و ساحت‌های حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به کار بسته شد. در این دوره، همه‌چیز رنگ و بوی قومی به خود گرفت و به نفع قوم خاص، مصادره گردید؛ سیاست، اقتصاد، تاریخ، زبان رسمی، مکاتب و دانشگاه‌ها و... همه در انحصار پشتون‌ها قرار گرفت. بدین ترتیب و به مرور زمان، فرهنگ تبعیض و انحصار فراگیر شد و در بنیادی‌ترین لایه‌های ساختار اجتماعی و ذهنی تک‌تک افراد مردم افغانستان نفوذ کرد؛ به‌گونه‌ای که اکنون کسی تصور نمی‌کند، جز این، شیوه‌ای برای زندگی و ادامه حیات وجود داشته باشد.

روی کار آمدن و سلطه جریان اخوانیستی، روحیه انحصارگرایانه را در افغانستان بیش از پیش تقویت کرد؛ با این تفاوت که قبل از آن، انحصارگرایی صرفاً جنبه قومی و قبیله‌ای داشت؛ اما اندیشه‌های اخوانی به آن، جنبه دینی و مذهبی بخشید. به همین خاطر، زمانی که برهان‌الدین ربانی قدرت سیاسی را به دست گرفت، حاضر نشد دیگر گروه‌های قومی و مذهبی را در تصمیم‌سازی‌های سیاسی شریک سازد. ربانی - که اولیویه را او را یک اخوانی معتدل می‌خواند - در مقابل جامعه هزاره شیعه تعصب و سرسختی حیرت‌انگیزی نشان داد. نه تنها از سهم کردن آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و به رسمیت‌شناختن هویت مذهبی آنان خودداری کرد؛ بلکه برای حذف آن‌ها از صحنه سیاسی، بیش از ۲۳ جنگ خونین را به‌صورت مستقیم و غیر مستقیم بر جامعه هزاره تحمیل کرد؛ جنگ‌هایی که نه مبنای دینی داشت و نه مبنای عقلانی. اگر تفکرات اخوانیستی ربانی نبود، چه‌بسا از اتخاذ چنین موضع سرسختانه‌ای در مقابل جامعه هزاره خودداری می‌کرد؛ زیرا که هزاره‌ها و تاجیک‌ها، سرنوشت تاریخی مشترکی داشتند و از دردها و محرومیت‌های تاریخی یکسانی رنج می‌بردند؛ هم هزاره‌ها در طول تاریخ از حقوق سیاسی خود محروم بوده‌اند و هم تاجیک‌ها همواره به‌عنوان یک اقلیت محروم زندگی کرده‌اند. اگر تعصبات اخوانی‌گری نبود و از تساهل و مدارای سیاسی استفاده می‌شد، هرگز با گروهی که هم‌سرنوشت او بود و می‌توانست در بقای حاکمیتش نقش محوری بگیرد، وارد منازعه نمی‌شد.

نمونه عینی و گویای دیگر از انحصارگرایی مذهبی، حکومت تک‌قومی گروه طالبان در افغانستان است که با پاک‌سازی قومی- مذهبی و کشتارهای خونین و تخریب و ویرانی گسترده زیر بناهای زندگی گروه‌های قومی و مذهبی رقیب، تحقق پیدا کرد. طالبان اگرچه خود را اخوانی نمی‌خواندند؛ اما بدون شک، افکار و اندیشه‌های آن‌ها تلفیقی از نگرش تند اخوانیستی و سلفی‌های تکفیری بود که با خوی و خصلت پشتون‌والی درآمیخته بود. بهترین گواه صدق این مدعا، پیوستن گسترده نیروهای نظامی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به این گروه بود که بدون هیچ مشکلی، مورد پذیرش واقع شد و حکمتیار نیز در قبال آن، هیچ‌گونه نارضایتی از خود نشان نداد. این طرز برخورد نشان می‌داد که حکمتیار اخوانیست با تفکرات و رویه طالبانی هیچ‌گونه مشکل راهبردی و ایدئولوژیک ندارد؛ بلکه هردو گروه در پوشش دینی، هدف مشترکی را دنبال کرده و در یک مسیر گام برمی‌داشتند. آن هدف یگانه، عبارت بود از احیای سلطه همه‌جانبه و فراگیر تفکر اخوانی در افغانستان و حذف دیگر اندیشه‌ها از عرصه قدرت؛ یعنی همان رؤیای دیرینی را که تمام شخصیت‌ها و چهره‌های جریان حاکم در سر می‌پروراندند. اگرچه در پشت این تفکر، منطق قبیله حاکم بود و از دین بهره جسته می‌شد؛ زیرا دین قدرت بسیج‌کنندگی بیش‌تری داشت. به همین خاطر، تعداد زیادی در هر موقعیت و جایگاهی که بودند، از حکومت تک‌قومی طالبان حمایت کرده یا حداقل در برابر جنایات و خون‌ریزی‌های طالبان سکوت اختیار کردند.

### نتیجه و جمع‌بندی

طبق آنچه گفته شد، اخوانی‌گری یکی از جریان‌های قدرت‌مند و پرنفوذ اسلام‌گرایانه در افغانستان به شمار می‌آید. این جریان در تمام تحولات و رویدادهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی چند دهه اخیر کشورما، نقش قاطع و تعیین‌کننده داشته است. گروه‌ها و جریان‌های اخوانیستی در افغانستان در افکار، اندیشه‌ها و اهدافی که دنبال می‌کردند، عمیقاً تحت تأثیر اخوان‌المسلمین مصر بود، بوده و هستند. این تأثیرپذیری بیش از آن‌که آگاهانه و همراه با انتخاب عقلانی باشد، نا آگاهانه، تقلیدی و در حقیقت به‌خاطر فقر فکری و فرهنگی بوده است. افکار و اندیشه‌های اخوانی از سه مسیر به افغانستان سرازیر شده و بخشی از نیروها و جریان‌های اسلام‌گرا را تحت تأثیر خود قرار داده و با خود همراه کرد: (۱) تحصیل‌کردگان افغانی (الزهر؛ ۲) ترجمه آثار مکتوب رهبران فکری جنبش اخوان به فارسی و پشتو و (۳) نیروهای «عرب-افغان»ی که با مساعدت مالی و تسلیحاتی غرب، کشورهای عربی و پاکستان، به افغانستان اعزام می‌شدند. انتقال تفکرات اخوانی به افغانستان، موجب گسترش افراط‌گرایی در کشور شد؛ زیرا اخوان‌المسلمین مصر، به‌لحاظ الگوی فکری، وضعیت ثابت و پایداری نداشت و در



فرایند تحولات تاریخی و اجتماعی، رهبران فکری این گروه در مسیرهای مختلف فکری سیر کردند که در نتیجه آن، چندین مدل و الگوی فکری معتدل و افراطی تولید شد. در فرایند انتقال به افغانستان، این اندیشه‌ها با تفکرات افراطی سلفی آمیخته شد. تعمیق فاصله‌ها و شکاف‌های اجتماعی، ثمره دیگر اخوانی‌گری در افغانستان بود؛ زیرا رویکرد افراطی گروه‌های اخوانی، به‌طور طبیعی، عکس‌العمل و مقاومت دیگر گروه‌ها را به دنبال می‌آورد که نتیجه نهایی آن، جنگ و درگیری مسلحانه میان مردم افغانستان و گروه‌های قومی و مذهبی مختلف بود. این درگیری‌ها، بدبینی‌ها و فاصله اجتماعی را که از قبل در این کشور وجود داشت، بیش‌تر و عمیق‌تر کرد. می‌توان از تعمیق انحصارگرایی سیاسی به‌عنوان سومین پیامد اخوانی‌گری در افغانستان یاد کرد. انحصارگرایی در تاریخ سیاسی افغانستان پیشینه طولانی دارد؛ اما سیطره تفکر اخوانی بر گروه‌های اسلام‌گرای افغانی، رنگ و صبغه دینی به آن داد و بالباس مبدل وارد میدان کاروزار سیاست کرد. انحصارگرایی در لباس جدید، نیرومندتر از قبل و با شدت بیش‌تر عمل می‌کرد؛ زیرا خصلت‌های قوم‌گرایانه با تعصبات مذهبی آمیخته شده بود و بهتر می‌توانست اهداف سیاسی انحصارگرایان قدرت را برآورده سازد.

## منابع

۱. احمدیان، حسن (۱۳۹۳). اخوان المسلمین مصر از تشکیل تا سرنگونی مبارک، <http://nedains.com/fa/news/307932>.
۲. اندیشمند، محمداکرام، مختصری از تاریخچه نهضت اسلامی افغانستان، <http://www.islamicmovementaf.com>.
۳. برهانی، محمدجواد (۱۳۸۸)، نقش اسلام در دگرگونی اجتماعی با تأکید بر افغانستان، قم، مؤسسه امام خمینی (ره).
۴. بلخی، سید اسماعیل (۱۳۸۱)، دیوان اشعار، به اهتمام مرکز مطالعات و تحقیقات علامه شهید بلخی، مشهد، دقت.
۵. جانسون، کریس (بی‌تا)، افغانستان کشوری در تاریکی، ترجمه نجله خندق، تهران، انتشارات آیه.
۶. حق‌شناس، ش. ن (۱۳۶۳)، دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست‌محمد خان تا ببرک، تهران، نشر کمیته فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان.
۷. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۷۱)، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم، فرانسو.
۸. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۷)، شناسنامه افغانستان، تهران، انتشارات عرفان، چاپ پنجم.
۹. رشید، احمد (۱۳۸۶)، طالبان، زنان، تجارت مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی، ترجمه نجله خندق، تهران، انتشارات بقمه.
۱۰. رضوانی بامیانی (۱۳۸۱)، افغانستان در سه دهه اخیر، تهران، مؤسسه فرهنگی تفلین.
۱۱. روا، اولیویه (۱۳۸۹)، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ترجمه علی‌عالمی کرمانی، تهران، انتشارات عرفان.
۱۲. روا، اولیویه (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرومقدم، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس.

۱۳. سایت جمهور، اخوانی‌های افغانستان و فرجام تلخ اخوانیسم، ۱۳۹۲/۵/۲۲.
۱۴. شهران، نظیف، اسلام و دولت در افغانستان، ۱۳۹۲/۹/۳. وبسایت خراسان زمین.
۱۵. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، انتشارات عرفان، چاپ دوم.
۱۶. علیزاده موسوی، سید مهدی (۱۳۹۳)، تبارشناسی سلفی‌گری و وهابیت، قم، آوای منجی.
۱۷. گلی زواره، غلامرضا (۱۳۸۰)، سرزمین اسلام، (شناخت کشورهای اسلامی)، ج ۳، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. لیاخفسکی، الکساندر (۱۹۹۹)، طوفان در افغانستان، ج ۱، ترجمه عزیز آریانفر، پیشاور، بنگاه نشراتی میوند.
۱۹. مستخدمین حسینی، حمید (۱۳۹۴)، مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، ماهنامه اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی کار و جامعه، شماره ۱۸۷.
۲۰. مولوی حسام، جریان‌شناسی فکری گروه‌های افغان، ۱۳۹۶/۴/۱. وبسایت یاران نیوز.
۲۱. نقوی، علی محمد (۱۴۰۱هـ.ق)، مقدمه‌ای بر نهضت‌شناسی، (از حسن البناء تا خالد اسلامبولی)، تهران، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور.
۲۲. ورسجی، محمدابراهیم (۱۳۸۱)، جهاد افغانستان و جنگ سرد قدرت‌های بزرگ، ج ۲، کابل، انتشارات صبور.
۲۳. وصالی مزین، یوسف (۱۳۸۶)، عرب‌های افغان، تهران، نشر مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۲۴. ویکی شیعه، جاهلیت، <http://fa.wikishioa.net>.

